

پرواز از زندان جمهوری اسلامی

کتاب زیر بوته لاله عباسی نوشته نسرين پرواز را خواندم و شجاعت وی را برای بیاد آوردن تک تک آن لحظات دردناک و نوشتن آنها تحسین کردم. مرور مجدد ۸ سال شکنجه و تحقیر و آزار توسط یکی از وحشی ترین رژیمهای دنیا کار آسانی نیست. ثبت کردن حوادث سالهائی که بهترین دوستان انسان در مقابل چشمان وی به سوی جوخه های مرگ برده شده اند، سالهائی که معنی هر خداحافظی هرگز همدیگر را ندیدن بوده است، سالهائی که انسان هر لحظه نوبت خود را انتظار میکشد که با مرگ روبرو شود، سالهائی که بوی خون میداده اند و معمولیترین صداها ناله شکنجه شدگان و رگبار گلوله بوده است، نوشتن و یادآوری این سالها کمتر از دوباره زیستن آنها دردناک نیست و مطمئنم نسرين روزها و ساعات سختی را گذرانده تا این کتاب را نوشته است.

زیر بوته لاله عباسی چنان تصویر زنده و روشنی از زندان ارائه میدهد که خواننده ناچار خود را در آن شرایط میابد و به همراه شخصیتهای کتاب درد میکشد، گریه میکند، خشمگین میشود و به جوابگویی به مسائل مختلفی که زندانیان با آن روبرو بوده اند میپردازد. "من در آن شرایط چکار میکردم؟" احتمالا سوالی است که در فصول مختلف به ذهن هرکسی که تابحال کتاب را خوانده راه یافته است.

کتاب شرح وقایع ۸ یا ۹ سال بیشتر نیست اما این سالها از بار حوادث سنگینند، مهر تاریخ تحولات ایران را بر خود دارند و در توازن قوای بین انقلاب و ضد انقلاب نقش تعیین کننده داشته اند. بیخود نیست که انسان احساس میکند زمان بسیار دیر گذشته است. در مقابل چشمان خواننده، نسرين دختر جوان بیست و چند ساله ای که در ابتدای دستگیری، با دستانی لرزان و وحشتزده دیوارهای خونین سلولش را (خون زنی که قبل از خود وی در آن سلول زجر کشیده و بچه اش را سقط کرده بوده) پاک می کرد، رشد میکند، در مقابل شکنجه های روحی و جسمی مقاومت میکند، به جبهه اصلی مقاومت و مبارزه در زندان میپیوندد، از نظراتش دفاع میکند، با تاکتیکهای غلط در می افتد و سرانجام رژیم جمهوری اسلامی را به عقب میراند. نسرين هم مانند دیگر جوانان نسل انقلاب، خیلی زود بزرگ شده و شخصیتی که ما در انتهای کتاب میبینیم، دیگر لرزان و وحشتزده نیست و حتی از اینکه نصف موهایش سفید شده هم نگرانی بخود راه نمیدهد چرا که توانسته است از سخت ترین سالهای زندان با سری افراشته بیرون بیاید. "آینه ام را از ساکم در میآورم و به آن نگاه میکنم. چقدر تغییر کرده ام؟ ۸ سال پیش که به زندان آمدم موهایم سیاه بود، حالا نصفشان سفید است. ولی دوستشان دارم. سفیدیش زیباست." (ص ۳۳۵)

ویژگی خاصی که زیر بوته لاله عباسی را از دیگر ادبیات زندان جدا میکند، برجستگی مقاومت و مبارزه زندانیان است. این کتاب تنها شرح قربانی شدنها و مظلومیت انسانهای اسیر در دست جلادان خون آشام نیست. بلکه داستان انسانهایی است که چشم در چشم هارترین حکومتهای دنیا دوختند و از آرمانهایشان دفاع کردند. کسانی که بعد از ماهها ماندن در قبرهای جمهوری اسلامی با گفتن اینکه هنوز مارکسیست هستند و از مارکسیسم دفاع میکنند، رئیس زندان را برآشفته کردند. نازلی پرتوی که به مدت ۵ ماه در قبر (یکی از وحشیانه ترین روشهای شکنجه، که زندانی در مدت بودن در قبر میبایست از صبح تا شب مانند مرده ها بیحرکت روی پتویی با چشمنده بنشیند و به سخنرانی آخوندها و مصاحبه توایان از تلویزیون گوش کند. هر نوع حرکتی، حتی عطسه و سرفه هم با کتک و شکنجه روبرو میشد.) بسر برده به نسرين پرواز میگوید: "یکبار نزدیک پایان قبرها همانطور که نشسته بودم، آمدند و از من پرسیدند در مورد مارکسیسم چه فکر میکنم و من برای اولین بار از آن دفاع کردم. این تنها کاری بود که

میتوانستم بکنم، دفاع از نظرم. اختیاری روی بدنم که تکانش بدهم نداشتم اما اختیار نظرم دست خودم بود." زندان از نظر نسرين پرواز و دوستانش جبهه دیگری از مبارزه است و هر حرکتی و هر تاکتیکی میتواند در توازن قوا نقش داشته باشد.

نسرين در لابلای شرح ماجراهای زندان به نقد نظرات عقب مانده و دیدگاههای مذهبی و سنتی غالب بر افکار زندانیان و از جمله چپهای آنزمان ایران میپردازد. مسائلی مانند خودکشی، اعتصاب غذا، تجاوز، و تاکتیکهای مختلف مبارزاتی در زندان مورد بررسی و نقد قرار میگیرند. نسرين و دوستانش نماینده چپ رادیکال و مارکسیسم انقلابی آندوره در زندان هستند و تفاوتها و جدلهای این مارکسیسم با چپ سنتی در این کتاب بخوبی نمایان است. بعنوان نمونه تجاوز جنسی به زندانیان زن در زندانهای جمهوری اسلامی یکی از آشنا ترین پدیده های سالهای ۶۰ در ایران بود. تجاوز و وحشتی که زنان زندانی و خانواده هایشان از آن داشتند کابوسی بود که هنوز هم اثرات خود را بر روی بسیاری از زندانیان آزاد شده و خانواده هایشان نشان میدهد. این موضوعی بود و هست که زنان و دختران فعال همیشه از آن ترسانده میشوند. و رژیم هم با آگاهی به این امر توانست بیشترین فشارهای روحی را بر زندانیان زن و خانواده هایشان وارد کند. نسرين پرواز بسیار با روشنی به این پدیده میپردازد و ناموس پرستی مذهبی را که پشت آن خوابیده است به نقد میکشد.

" آنها پاهاتو با کابل پاره میکنند. ممکن است رحمت را هم با تجاوز پاره کنند. هردو شکنجه است. چه فرقی دارد؟ اگر از زاویه مذهبی به آن نگاه کنیم فرق دارند. چون برای فرد مذهبی و سنتی بخش جنسی زن خیلی مهم است و نباید برای آن اتفاقی بیافتد. مذهب و سنت مردسالاری به این مسئله خیلی بها میدهند علتش هم این است که از نظر آنها زن ملک مرد معینی است و باکرگی او مهر و نشانه این ملکیت است. پرده دختر باکره ناموس و شرف زن است و نبودنش نشانه بی ناموسی و بیشرافی است. کسی که نتوانسته پرده اش را حفظ کند به وظیفه خود برای نگهداری از خود بمثابة ملک مرد عمل نکرده است بخاطر این تفکرات مردسالارانه دختری که در معرض تجاوز قرار میگیرد و نمیتواند از خودش دفاع کند، فکر میکند دیگر ارزشی ندارد و بهتر است بمیرد. ولی اگر از زاویه دیگری به آن نگاه کنی میبینی کسی با از دست دادن بکارت ارزشش را از دست نمیدهد. ما باید تجاوز را هم یک شکنجه ببینیم، یکی از بدترین، ضد انسانی ترین و تحقیر کننده ترین شکنجه ها، ولی سرانجام یک شکنجه است نه چیزی بیشتر و نباید خودمان را بخاطر آن بکشیم." (ص ۹۵-۹۶)

تاریخ همیشه از دیدگاه امروز انسان به گذشته خودش نوشته میشود. نسرين پرواز هم که سالها بعد وقایع و داستانهای زندان را به رشته تحریر در آورده است قطعاً با بینش امروزی خود به مسائل آنزمان مینگرد و خوشبختانه قادر است در بیشتر موارد حرکات و تاکتیکهای خود را که شاید در آن مواقع توضیح تئوریک برای آنها نداشت امروز که به گذشته مینگرد با خوشحالی تأیید کند و حتی توضیح بدهد. پرواز قادر است بلحاظ منطقی پدیده توأبیت را توضیح دهد و علل آنرا بررسی کند اما احساساً قادر نیست خشم و تنفر خود را از توأبان و کسانی که بقول وی از مبارزه دست کشیده اند پنهان کند. توأبان در تمام کتاب زیر بوتۀ لاله عباسی از پاسداران بدر تصویر شده اند، انسانهای له شده و عقده ای که با تنفر در تلاشند تا دیگران را هم له کنند و از کوچکترین گذشتی که رژیم در مقابل زندانیان میکند برافروخته میشوند. نسرين از اینکه همزمان سابقش را میبیند که به جبهه مقابل پیوسته اند غمگین میشود و از خود میپرسد با آنها چه کرده اند که اینقدر زود شکستند؟ چطور توانستند در عرض مدت کوتاهی تغییر کنند؟ هرچند نسرين میدانند که هدف رژیم از کشاندن توأبان به پای مصاحبه تلویزیونی برانگیختن فضای تنفر نسبت به کمونیستها و فعالین سابق و کسانی که هنوز دارند مبارزه میکنند است، خود نیز نمیتواند از

انسانهایی که تحت شکنجه خرد شده اند متنفر نباشد.

توابیت بی تردید یکی از سیاهترین و دردناکترین پدیده های تاریخ بعد از انقلاب ۵۷ بود. انسانهایی که سالهای سال بر علیه رژیمهای شاه و جمهوری اسلامی مبارزه کرده و هرکدام در محل کار و زندگیشان انسانهای دوست داشتنی و قابل اعتمادی بودند، چنان در هم شکستند، چنان در زیر شکنجه های غیر انسانی له شدند، چنان تحت فشار طاقتفرسائی قرار گرفتند که حاضر شدند دوستان، همزمان و حتی عزیزانشان را هم لو بدهند و به پای جوخه های اعدام بفرستند. قضاوت اخلاقی، ضعیف خواندن آنها و یا تردید در درستی ایدئولوژی این افراد که گاهی در لابلای سطور کتاب دیده میشود زیاد منصفانه نیست و خشم و عصبانیت خواننده را بجای اینکه متوجه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی کند بطرف قربانیان آن سرازیر میکند.

یادمان باشد که در داستان ما با رژیم بصورت یک کلیت روبرو هستیم، در حالی که فرد فرد افراد کاراکترها و شخصیتهای داستان هستند و خواننده با این افراد روبرو است و آنها را قضاوت میکند. این مسئله ظرافت کار را بیشتر میکند و اگر انسان متوجه نباشد میتواند بجای رژیم که عامل اصلی همه این جنایات است از توابان و یا مجاهدین متنفر شود. قطعاً نسرین با افرادی که نقش پاسدار را در سلولها بازی کرده اند زندگی کرده و خشم و عصبانیتش از این افراد قابل درک است. اما وی دارد گذشته را در برابر چشمان ما قرار میدهد که قضاوت کنیم و من شخصا از فکر کردن به پدیده توابیت قلبم فشرده میشود و درد جانکاهی را که این افراد لحظه به لحظه زندگیشان (اگر هنوز زنده باشند) تحمل میکنند احساس میکنم. فکر میکنم باید به خیلی از آنها این فرصت و امکان داده شود تا دوباره بعنوان انسان جایگاه خود را در جامعه بیابند.

مسئله دیگری که مرا ب فکر وا میدارد و ناگزیر از عکس العمل میکند برخورد پراز به پدیده استقلال فردی، رهبری و مقاومت جمعی است. در تمام حرکات جمعی و تاکتیکیهای مبارزاتی که زندانیان انتخاب میکنند، نسرین دیگران را سرزنش میکند که رهبر دارند، از رهبرانشان دنباله روی میکنند، مستقل نیستند، نمیتوانند خود تصمیم بگیرند. و این همیشه برای کسانی مانند خود نسرین که انسانهای مستقل و خودرای هستند مشکلات بوجود میآورد. استقلال نظر و برخورد معقولانه به مسائل البته از خصوصیات برجسته و با ارزشی هستند که نسرین حق دارد از داشتن آنها برخوردار باشد. اما در مبارزات جمعی و توده ای همه افراد درگیر نمیتوانند و قادر نیستند رهبر شوند و معمولاً کسانی پیشقدم میشوند، شرایط را بررسی میکنند و تصمیم میگیرند. کسانی که بنا بدلایلی توانسته اند اعتماد جمع را جلب کنند، میتوانند رهبر شوند. این بخودی خود جای هیچ نوع نقدی ندارد. بیشتر جنبشها و مبارزات توده ای نیاز به کسانی که بدلایلی جلودار صف هستند دارند. اینکه این رهبران اشتباه میکنند و هواداران خود را به مسیر نادرست هدایت میکنند بحث دیگری است. اما نفس رهبر بودن و رهبر داشتن نه تنها نادرست نیست بلکه نیاز مبرم مبارزه متشکل است.

اینکه جوانان زیادی نتوانستند هوشیارانه مسیر درستی انتخاب کنند و به جریاناتی مانند مجاهدین پیوستند، نتیجه نبودن فضای آزاد، سالها خفقان رژیم شاه، توهم مردم به مذهب و سنن عقب مانده و ضعف تاریخی کمونیسم و جنبش چپ در ایران آن زمان بود و گناه آنها نباید به گردن جوانان شریفی که به جرم مجاهدین به زندان افتادند و بسیاری از آنها طعمه جوخه های مرگ رژیم جمهوری اسلامی شدند انداخت.

اما همانطور که پیشتر هم اشاره کردم، زندان هم بعنوان یکی از جبهه های اصلی مبارزه برعلیه رژیم جمهوری

اسلامی مهر ضعفها و نارسائهای عمومی این جنبش را بر خود دارد و کتاب زیر بوتهٔ لاله عباسی سند باارزشی است که در حالی که به افشاگری جنایات رژیم میپردازد، سنتها و دیدگاههای سنتی و عقب مانده و نادرست در جنبش چپ را نیز مورد بررسی قرار میدهد. باشد که در انقلاب بعدی بتوانیم از آنها استفاده کرده و نگذاریم تجربه تلخ انقلاب ۵۷ تکرار شود.

دوست دارم این نوشته را با تکه ای از سخنان نسرين پرواز که رویای مشترک میلیونها انسان در سراسر دنیا است به پایان برسانم. " از وقتی که بوی خون همه جا را برداشته است و روحیه زندانیان تغییر کرده است، انگار هوا برای نفس کشیدن کم میآورد. در فرار از محیط گاهی خود را به امواج خیالاتم و رویاهایم میسپارم. رویای آزاد بودن و آزاد زیستن، فکر آزاد بودن از بندهای دنیا چقدر شیرین است. در دریای پرتلاطم رویاهایم خودم را بدست مردم از زندان آزاد میکنم. انسان دیگری میشوم، نه همهٔ مردم میشوم. با شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد به طرف زندانهای اوین، گوهردشت، قزل احصار، کمیته مشترک و زندانهای دیگر میرویم. قبل از رسیدنمان به هر زندانی زندانبانان با شنیدن عظمت گامهایمان فرار را بر قرار ترجیح داده و ناپدید میشوند. درهای زندانها را میشکنیم و زندانیان را در آغوش میگیریم. چقدر این زندانیان آغوشمان را دوست دارند، گوئی سالهاست که محبت ندیده اند. آنگاه موسیقیمان قهقهه و دست زدن مردم است و همه میرقصیم. رقص آزادی چه زیباست. در صف میلیونی بر سر قبر آنانی میرویم که در راه برابری و آزادی انسانها جان باختند. به آنها قول میدهیم که به یادشان دقیقه ای سکوت نمیکنیم که همه عمر مبارزه میکنیم. به آنها قول میدهیم که در انتقام اعدامشان به اعدام پایان خواهیم داد. به آنها قول میدهیم که برای پایان دادن به شکنجه همه زندانها را خراب خواهیم کرد و بروی آنها پارک خواهیم ساخت با باغچه هائی به اندازهٔ سلولهای انفرادی. در هر سلول گلی با رنگ متفاوت میکاریم. فضای بزرگ اوین را مجسم میکنم که در هر دومتر در یک متر و نیم گلھائی با رنگ متفاوت کاشته شده اند. یک سلول پر از لاله سرخ خواهیم کاشت. دیگری لاله زرد، آن یکی رز سرخ و یکی هم به یاد مجتبی پر از رز درشت زرد که گل مورد علاقه ام است. در اطراف این پارکها درختان سرو به یاد یاران از دست رفته امان خواهیم کاشت و به آنها قول خواهیم داد که زندگی ای سازمان دهیم که هدفش نه کسب سود که تامین رفاه جامعه است. جامعه ای که آزادی فرد مبنای آزادی جامعه است. جامعه ای که در آن خلاقیت بجای رقابت، لذت بجای حسادت حاکم است. جامعه ای که بجای پول انسانیت حکومت میکند. جامعه ای که هدفی جز خوشبختی انسانها ندارد. جامعه ای که هیچ آدمی مال آدم دیگری نیست و برابری زن و مرد و کودک اولین منشور آزادی آن است.

سهیلا شریفی

۱۱ ژوئن ۲۰۰۲